

مَثَل‌های زرتشتی

«مثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند»؛ این تعریف جامع و کامل را حسن ذوالفقاری^۱ پس از بررسی حدوداً ۳۵ تعریف مختلف از «مثل» به دست داده است. چنان که در این تعریف نیز آمده است، جنبه اندرزی و حکیمانه مثل، از ویژگی‌های مهم آن است، اما آنچه تأثیر و جذابیت مثل را نسبت به جملات اندرزی و حکیمانه بیشتر می‌کند، بیان غیرمستقیم آن در اندرزگویی است. ویژگی مهم دیگری که مثل را از گونه‌های دیگر ادبیات شفاهی مانند قصه، مثل، اشعار عامیانه و... متمایز و ممتاز کرده، آن است که بسیاری از ویژگی‌های قومی و شرایط زندگی مردم را بازتاب می‌دهد، همچنین اعتقادات و باورهای مردم و گاه آیین‌های کهن و دیرپای آنان را می‌توان در آینه امثال به تماشا نشست. در این زنجیره سخن با عنوان «مثل‌های زرتشتی» قصد بر این است که هربار تعدادی از مثل‌های زرتشتی را که خانم **ناهید استقامت** جمع‌آوری کرده است، برای دوستداران ادب و فرهنگ ایرانی منتشر کنیم. همه این مثل‌ها به گویش روستای خرمشاه یزد نوشته شده است.

بجز مقاله کیخسرو کشاورز و کتابیون مزداپور که شامل حدود چهل ضرب‌المثل زرتشتی است^۲ و همچنین مثل‌های پراکنده در کتاب‌های دیگر^۳، تاکنون هیچ مجموعه ملون و مرتبی از مثل‌های زرتشتی جمع‌آوری و چاپ نشده است؛ به این امید که این سلسله نوشتارها، آغازی باشد برای جمع‌آوری و چاپ مثل‌های زرتشتی در یک مجموعه مستقل.

- māstər čen ta prāna vešter-e tā še teka e kārta.

ماستر چن تو پرانه وِشتر تا شه تکه ا کارته.
بزرگتر، چند تا پیراهن بیشتر از تو پاره کرده؛ یعنی تجربه بزرگترها بیشتر است، پس اندرزا و تجربه‌های آنها را به کار گیر و بپذیر.

- rāven-e hār ki čra a seji.

راون هار کی چرو ا، سچی.
روغن هر کس [که در] چراغ است، می‌سوزد؛ یعنی اگر کار خیری انجام می‌شود، ثوابش به بانی خیر می‌رسد که نیتش را داشته و

بُورِ شِه تو کَدَه کافتَه.
بار توی خانه‌اش افتاده؛ یعنی دردسر و گرفتاری بزرگی برایش
درست شده است.
-šāv e šāvter na-bute.

شاوِ شاوِترِ نبوتَه.
شبِ شب‌تر نمی‌شود؛ یعنی از این دیرتر نمی‌شود، اگر دیرت شده
است، با اینحال کمی صبر کن و عجله نکن.
-rāv-e gav o garjin e mini.

راوِ گاوِ گرچینِ مینی.
مثل گاو و گاوآهن می‌ماند؛ یعنی مدام در حال جنب و جوش
است.

این مثل برای بچه‌های پرتحرک و شلوغ به کار می‌رود که یک
جا بند نمی‌شوند.
-šast-oš xabar-dār e bza.

شصت‌ش خبردار ا بذه.
شصت‌ش خبردار شده است؛ و به اصطلاح بو برده است که جریان
چیست، یا کسی به او خبر داده یا خودش حدس زده است.
-rāv-e kark-e krot e mini.

راوِ کرکِ کرْتِ مینی.
مثل مرغِ کرچ می‌ماند؛ یعنی خودش را گرفته است و محل به
کسی نمی‌گذارد.

-rāv-e kark-e krot vaz še xā ha.

راوِ کرکِ کرْت، واز شه خا هه.
مثل مرغِ کرچ باد کرده؛ یعنی حالت حمله به خود گرفته است، اگر
به او نزدیک شوی حتماً به تو می‌پرد.
در لهجه زرتشتیان محله یزد این مضمون را به شکل دیگری هم
بیان می‌کنند: «راوِ سیخور وُد شه خه هه»، یعنی مثل جوجه تیغی
باد کرده است.

-dāvāž-e luli oma ri kar.

داواژ لولی اَمه ری کر.
لحاف کولی آمد روی کار؛ یعنی هوا بسیار دم کرده است و گرم و
غیرقابل تحمل است.

هزینه آن را داده است، نه به کسی که برای خودنمایی یا به دروغ
کار را به اسم خود تمام می‌کند، تنها خدا می‌داند که روغنی که
در چراغ می‌سوزد از آن چه کسی است، ثوابش هم تنها به همو
می‌رسد.

- jeng-e xda na bu šo.

جنگِ خدوِ نبو شو.
[به] جنگ خدا نمی‌توان رفت؛ یعنی با خواست خدا نمی‌توان
مبارزه کرد، در مواقعی به کار می‌رود که اتفاقی ناگوار یا خارج از
اختیار و خواست آدمی رخ داده باشد.

- ču kuz o ču xor on.

چو کوز ا چو خور اُن.
[هم] چوب می‌زند و [هم] چوب می‌خورد؛ یعنی فرد خوش اخلاق
و باظرفیتی است، هم از دیگران انتقاد می‌کند و هم خودش آدم
انتقادپذیری است.

- av-e paki še ri dā ret.

او پاکِ شه ری دا رت.
آب پاک روی دستش ریخت؛ یعنی رُک و روراست همه چیز را به
او گفت و تکلیفش را معلوم کرد.

- av še šiv-e pust e kafta.

او شه شیو پوست ا کافتَه.
آب زیر پوستش افتاده؛ یعنی بیماری‌اش رو به بهبودی است و
رنگ و رویش بهتر است.

- hoštor oš va yage sar me den, kem kem tna ji-š keša tu.

هُشتر اَش و یگه سر مه دن، کم کم تنه جیش کَشو تو.
شتر گفت جای سر به من بده، کم کم تنه‌اش را هم به داخل
کشید؛ اشاره به افراد زرنگ و فرصت‌طلب است.

-veš e veš e šu.

وَش ا وَش ا شو.
بیشتر پیش بیشتر می‌رود؛ مانند ضرب‌المثل «پول پول می‌آورد».

داولت گه تو، یا بُور تو.
دولت یک باره می‌آید؛ یعنی ثروت و نعمت‌های خوب یکدفعه و
پشت سرهم میرسد.

این مثل برای کسانی نیز که پشت سرهم بد می‌آورند و بدبختی
و گرفتاری گوناگون یکی پس از دیگری برایشان می‌رسد، به کار
می‌رود.

- bar še tu kza käfta.

۱. نک ذوالفقاری، حسن، ۱۳۸۸، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: معین، ص ۲۵.
۲. کشاورز، کیخسرو و کتابین مزداپور، «چند ضرب‌المثل و اصطلاح بهدینان»، فرهنگ مردم،
س ۲، ش ۸ و ۹، صص ۵۲-۵۵.
۳. برای نمونه نک مزداپور، کتابین، ۱۳۷۴، واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد، ج ۱ (آ-پ)؛ همو،
۱۳۸۵، ج ۲ (ت-خ)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ فیروزبخش، فرانک،
۱۳۷۷، بررسی ساختمان دستوری گویش بهدینان شهر یزد، تهران: فروهر؛ کشاورز، کیخسرو، ۱۳۷۱،
فرهنگ زرتشتیان استان یزد، سوئد: اسکستونا.